



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۷/۰۶/۰۷



عارف عباسی

## مرجان نامراد! من هم در مرگ نا بهنگامت و شکستن شاخه پرگل و شگوفان عمرت سوگوارم!

آسمان جهان را ابرهای تیره و تار اندوه توأم با خوف، هراس، عدم اعتماد، بدبینی و شکاکیت فرا گرفته، عطش زمین برای نوشیدن خون آدمی فرو نمی نشیند. هیولای مرگ با نقاب های رنگین اغوا کننده در هر گوشه در کمین است و آن گفته صادق افتاد که گمان مبر که گوشه خالی است. نگهبانان جهنم خون و آتش به منظور حصول اهداف خود درب قفس اهریمن دهشت وحشت بشکستند و رهایش کردند، مدارس افراط گرایی و دیو پروری را تقویت بخشیدند، ولی هرگز ملامتی نمی پذیرند و کارشان گریبان گیری دگران است.

اعتراف می کنم که در قبال سانحات جان گداز وطنم و با توسعه شیوه های نوین وحشیانه و حملات درنده خویی که خون صدها هم وطن بی گناهم را در هر شهر و دیاری می ریزد و به هزاران را مجروح و معلول می گرداند بنا بر عجز قلم در تبارز این اندوه بیکران سکوت نمودم افکارم چنان پریشان و مشوش بود که تسلسل کلام را از من ربوده و در پی یافتن کلمات و جملات حتی محتویات سرگردان بودم، گفتم تا به کی گریبان درید و سینه چاک کرد فریاد و نوحه سر داد. درخت این رمز خبیث از کجا آب می خورد و سر این کلاه به کجا می رسد. نوشته های محترم حمید انوری تسلی بخش خاطر افسرده ام بود.

اندوه من در برابر جنایات وحشیانه تروریستی به حیث یک انسان و یک مسلمان در پاریس، نیس، برلین، مانچستر و لندن دو چند است چه در هر سانحه بیگناهان و جوانان با هزاران امید که شلاق فقر و ناداری اذیت شان نکرده برای ساعتی سرور و شادمانی به محفلی می روند و یا در جاده و پیاده روی به خاطر آرام قدم می زنند غافل از این که مشقت دد صفت و جانی زیر نام یک دین آن ها را از زندگی محروم می سازد و به فجیع ترین نحوی بدون ترحم به طفل، زن و کهن سال همه را به قتل می رساند.

به نام آدمیت از اتفاق افتیدن چنین سانحات سخت متأثر و دل شکسته می گردم و به نام یک مسلمان در محیطی که زیست دارم سرافکنده، شرمسار و خجل می شوم که چگونه دین خوب صلح دوست با صفای اسلام به گروگان گرفته شده و زیر بیرق کلمت الله چه جنایاتی صورت می گیرد.

با وقوع همچو جنایات در دیار اسلامی و غیر اسلامی، که قربانیان خطه های اسلامی سر و صدایی ندارد، نمی توان از ضایعه علمی و فرهنگی جامعه خود غافل ماند هر غم و غصه سوز و درد خود را دارد.

مرگ نا بهنگام دختر نیکو خصلت، فرشته صفت، مبارز با شهادت، رهرو و جوینده علم و دانش، وطن پرست بی همتا و مسلمان راسخ العقیده مرجان دریای با صفای صدق و صمیمیت، نوع دوست فروتن، مرگ مرجان کمال نه تنها دل مادر و پدر و وابستگان بشکست بلکه هر آن که او را می شناخت به گلیم ماتم نشانده.

مرجان از بسیار خورد سالگی زیر تازیانه شکنجه روزگار قرار گرفت، سختی ها، نا ملایمات، محرومیت ها و دشواری های زیادی را متحمل گردید و جفای زیاد دید، ولی با شهادت ایستادگی کرد و روح کوه پیکرش را تضعیف نکرد و در عزم راسخش برای به پای خود ایستادن خللی وارد نساخت، با سختی ها با غرور و شهادت رزمید. عشق سرشارش به وطن او را دوبار به افغانستان کشاند نه به حیث یک سیاح بلکه به حیث یک محقق و متجسس برای تکمیل یک رساله علمی.

مرجان با سعی و تلاش پی گیرش در نردبان کسب تحصیل و فراگیری دانش مزید پا نهاد و هر پله را مؤففانه طی نمود و دیپلوم ها و تصادیق هر رشته را حاصل نمود و تیزس دکتورایش در حال تکمیل بود (شرح مفصل تحصیلاتش درج سوانحش در این سایت است).

دریغا و حسرتا، که دست نابکار اجل گلوی نازکش فشرد و تند باد بی رحم مرگ شمع عمرش را خاموش کرد و در عنفوان جوانی به هزاران آرزوی ناتمام به دعوت پرودگار عالمیان لبیک گفته راهی سفر مقرر دیار ابدیت و جاویدان گردید.

وظیفه خود می دانم که از خدمات بی نهایت انسانی، عواطف، مهربانی های بی شایبه، غمگساری ها، تقویت روانی و حمایت های معنوی و الطاف بی حد و حصر خانواده دوست عزیزم جناب ولی احمد نوری در تمام دوران زندگی مرجان یاد آور شوم.

جناب نوری صاحب، محترمه ژنین نوری خانم شان و بی بی ثریا ولیناز صبیبه نوری صاحب همواره در کنار مرجان بوده و مرجان را به حیث اولاد و عضو خانواده خود دوست داشته موفقیت هایش را تجلیل نموده و وی را مورد نوازش قرار داده در تحصیلاتش تشویق و ترغیبش نموده و در وقت غصه و درد ها، رنج ها و غم ها شانه های نوری صاحب، محترمه ژنین و بی بی ثریا برای سرماندن مرجان میسر بود. درب قلب و درب خانه شان همیشه به روی مرجان باز بود و در دشواری یار و یاور مرجان بودند و نوری صاحب و محترمه ژنین چون پدر و مادر معنوی و ثریا چون خواهر حقیقی به مرجان لطف محبت و صمیمیت داشتند.

با تشخیص مریضی مرجان و بستر شدنش در شفاخانه، محترم نوری صاحب، خانم شان، که هر دو خود مریض و دچار تکالیف صحی اند، و ثریا جان عیادت مرجان را ناغہ نکرده ساعات متوالی کنار بسترش می نشستند و تا زمانی که یارای سخن داشت او را تسلی و دلداری می دادند و در بی هوشی هایش بر بالینش می رفتند.

خانواده نوری صاحب شاهد ضعف و بی حالی تدریجی مرجان بوده می دانستند که به سوی سفر مقرر روان است. غصه مریضی و فهمیدن عاقبت کار ولی احمد نوری را خورد و خمیر کرده بود با هر تماس من از گریه خودداری نمی توانست، جرأت نمی کردم از حالش بیرسم ولی با گلوی گرفته و صدای دردناک و غمگین می گفت، عباسی صاحب مرا این غم دیوانه ساخته، جوجو و تکه تکه ام، کسی را که چون اولاد دوست دارم پیش چشم جان می کند

و در حال نزع است. برای من سخت مشکل بود که شخصیتی که از من داناتر و مجرب تر است نصیحت کنم ولی باز هم جرأت کرده آن چه یاد داشتم می گفتم و جناب شان محترمانه گوش می دادند. شبی به وقت فرانسه ۴ بجه صبح بود چراغ سکایپ نوری صاحب را روشن یافتم دل نادل زنگ زدم، نوری صاحب بیدار بود و بعد از احوال پرسى سخت گریستن گرفت و گفت عباسی صاحب مرجان می رود و چیزی باقی نمانده. مرجان نفسش را تا ورود ماه رمضان نگهداشت، و در ماه مقدس نزول قرآن جان به جانان بخشید.

### انا لله و انا اليه راجعون.

خبر مسافرت مرجان را نوری صاحب با فغان برابم گفتم. مرجان عزیز! خداوند عالمیان ترا پیامرزد و بهترین روضه موعود را که به رستگاران وعده کرده نصیبت بگرداند. خوبی و نیکویی هایت بهترین رفیق این سفرت به جهان ابدیت بوده و تو نزد هموطنانت زنده جاویدان استی. از اعماق قلبم به جناب محترم نوری صاحب، محترمه ژنین و محترمه ثریا جان عرض تسلیت و تعزیت دارم و برای شان از بارگاه ایزدی صبر جمیل و اجر جزیل استدعا دارم. در اخیر با ثبت چند قطعه فوتو های بی بی مرجان در وطن عزیزش افغانستان که از جان بیشتر دوستش داشت به این مطلب پایان میدهم و از برادرم ولی احمد نوری ممنونم که این تصاویر را به دسترسم گذاشته است.



مرجان در حال  
ویزیت از خانه ای که در غزنی  
برای سواد آموزی زنان اعمار شده است



بی بی مرجان  
در حال بازدید از مکتب دختران در لغمان



بی بی مرجان با کاریگران  
در کنار تهداب مکتبی برای  
خواهران افغانش در میترلام

\*\* \*\*

\*\* \*\*

\*\* \*\*

\*\*